

مطبوعات و نظریه آزادی

مطبوعات و نظریه آزادی

آزادی مطبوعات:

قبل از آشنایی با نظریه های مربوط به آزادی مطبوعات تذکار " جان تامپسون " درخصوص نظریه های موجود در زمینه رسانه ها و ارتباطات جمعی، می تواند پیش زمینه ای باشد برای فهم عمق و گسترده این نظریه ها. وی معتقد است به رغم اهمیت رو به رشد ارتباطات جمعی در دنیای مدرن، ماهیت و آثار و دلالت های آن توجه ناچیزی از نظریه های اجتماعی و سیاسی را به خود جلب کرده است این بی توجهی تا حدی می تواند به تقسیم کار علمی موجود برگردد؛ اینکه نظریه پردازان سیاسی و اجتماعی ترجیح داده اند، مطالعه و تحقیق درباره ارتباطات جمعی را به متخصصان آن موكول كنند. اما به هرحال از بین رسانه ها، مطبوعات توجه بیشتری را به خود جلب کرده است. " نگرین " معتقد است: " در میان وسایل ارتباط جمعی، تنها مطبوعات است که از چندین نظریه برای تبیین و توجیه کنش ها و اهدافش برخوردار است، سایر رسانه ها به گونه ای متناسب با الزامات خود همواره از این نظریه ها سود جسته اند. "

در مورد نظریه های مربوط به آزادی مطبوعات، اختلا فی جزئی وجود دارد. عده ای این نظریه ها را به دو دسته اقتدارگرایی و آزادی گرایی تقسیم می کنند. فرد سبیرت، تئودر پیترسون و ویلبر شران این نظریه ها را به چهار دسته تقسیم می کنند. نظریه اقتدارگرایی، نظریه آزادی گرایی، نظریه مسوولیت اجتماعی و نظریه کمونیستی روسی. البته دو نظریه کمونیستی روسی و مسوولیت اجتماعی را بسط و تعدیل یافته دو نظریه اول می دانند. " دومینیک " نیز ترجیح می دهد این نظریه ها را به سه دسته تقسیم کند: اقتدارگرایی، آزادی گرایی و مسوولیت اجتماعی. الگوی چهار مفهومی سبیرت و پیترسون و شران نقطه عزیمت بحث ها و نقادی های فراوانی واقع شده است. متفکران برجسته آزادی مطبوعات با نقد این الگو، الگوهای بدیلی ارائه کرده اند. برای مثال می توان به الگوی پنج مفهومی رالف لاونشتین

(اقتدارگرایی، اقتدارگرایی اجتماعی، آزادی گرایی، آزادی گرایی اجتماعی و سنترالیسم اجتماعی) الگوی پنج مفهومی ویلیام هچن اقتدارگرایی غربی(آزادی گرایی و مسوولیت اجتماعی) کمونیستی، انقلابی و توسعه ای، الگوی سه مفهومی هربرت آلتشول بازله (جهان اول) مارکسیستی (جهان دوم) و در حال توسعه (جهان سوم) و الگوی تلفیقی رابرت پیکارد اقتدارگرایی غربی (آزادی گرایی، مسوولیت اجتماعی و سوسیالیستی دموکراتیک)، کمونیستی، انقلابی و توسعه ای اشاره کرد. " نگرین " معتقد است در نتیجه محدودیت های چهار نظریه مذکور، دو نظریه دیگر نیز اضافه شده است: نظریه رسانه توسعه ای و نظریه رسانه مشارکتی مردم سالار. نظریه رسانه توسعه ای متناسب با وضعیت کشورهای جهان سوم، وضع شده است و نظریه رسانه مشارکتی مردم سالار، نظریه ای است در ادامه نظریه آزادی گرایی در جهت رهایی رسانه ها به ویژه مطبوعات از کنترل افرادی معدود، دیوانسالاری دولتی و سیاست های متمرکز.

وی به دلیل تغییر و تحولاتی که در جهان رخ داده است، معتقد است که هنوز جا برای اصلاح این نظریه ها و ارائه نظریه های جدید، باز است. در اینجا به بررسی الگوی چهار مفهومی سبیرت پیترسون و شران که کماکان بر نظریه های مطبوعات سایه افکنده است و همچنین نظریه رسانه مشارکتی مردم سالار و نظریه رسانه توسعه ای که متناسب با کشورهای در حال توسعه وضع شده است، اکتفا می کنیم. ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که این نظریه ها، حکم نمونه آرمانی دارند و به صورت محض و خالص در دنیای واقعی یافت نمی شود. این نظریه ها را همانند هر نمونه آرمانی دیگر تنها باید بر پایه فایده آنها مورد ارزیابی قرار داد، نه واقعیت تجربی آنها. به هرحال باید توجه داشت تفاوتی که در مطبوعات جوامع مختلف مشاهده می شود، تا اندازه زیادی می تواند ناشی از عواملی چون نیازها و خواسته های متفاوت مردم و تجربه های خاص آنها و از همه مهمتر ساختار اجتماعی و سیاسی، بویژه نظام کنترل اجتماعی ای باشد که مطبوعات درون آن عمل می کنند. " دبلیو، جی شپارد " نظام های کنترل اجتماعی را که بوسیله آن بین افراد و نهادها تنظیم می شوند را به دو دسته تقسیم می کند: یک دسته نظام هایی هستند که کنترل، به طور خودکار و از طریق ضمانت های اجرایی فشارهای اجتماعی اعمال می شود، کنترلی که به احساس عمومی مردم نسبت به حق اجتماع بر فرد برمی گردد و دسته دوم، نظام هایی هستند که کارکنان توسط سازمانهای نهادی و ابزارهای قانونی و جریمه های خاص صورت می گیرد. " سبیرت " ، " پیترسون " و " شران " معتقدند، برای مطالعه نظام اجتماعی و ارتباطش با مطبوعات باید به عقاید و پیش فرض های عمده جامعه درخصوص ماهیت انسان، ماهیت جامعه و دولت، ارتباط انسان با دولت و ماهیت معرفت و حقیقت توجه کرد. به سخن دیگر در تحلیل نهایی، تفاوت نظام های مختلف مطبوعاتی، تفاوتی فلسفی است. هر چند به نظر می آید مبنایی ترین و اصولی ترین تحلیل، دستیابی بر مبنایی فلسفی موجود در پس نظام های متفاوت مطبوعاتی باشد، اما نباید از نقش عوامل سیاسی - اجتماعی در تبیین تفاوت نظام های مطبوعاتی نیز غافل بود، بویژه در جوامعی که مبنایی فلسفی منسجمی بر ساختار سیاسی - اجتماعی به دلایل مختلف از جمله، عدم وفاق بین فرهیختگان، روشنفکران و گروهها و اقسام مختلف اجتماعی، حاکم نیست. با این توضیح کوتاه، می پردازیم به بررسی نظریه های

معروف در خصوص آزادی مطبوعات یعنی نظریه اقتدارگرایی، آزادی گرای، مسوولیت اجتماعی، توتالیترروسی، رسانه توسعه ای و رسانه مشارکتی مردم سالار.

نظریه اقتدارگرایی:

این نظریه، به لحاظ تاریخی بیشترین تداوم و به لحاظ جغرافیایی بیشترین گسترش را داشته است. این نظریه، به طور خودکار، زمانی که جامعه و تکنولوژی به اندازه کافی برای ایجاد رسانه های همگانی ارتباطاتی توسعه یافت، از سوی کشورهای مختلف پذیرفته شد و بنیان لازم برای نظام های مطبوعاتی در بسیاری از جوامع مدرن را فراهم ساخت، حتی پس از افول این نظریه، بسیاری از دولت هایی که به اصول آزادی خواهی پای بند بودند هنوز تحت تأثیر این نظریه قرار داشتند. این نظریه در فضای اقتدارگرایی اواخر دوران رنسانس و بعد از پیدایش صنعت چاپ، ظهور کرد. بر پایه این نظریه، که متناسب با فضای فکری جامعه عصر خود بود، حقیقت بیش از آنکه محصول تلاش توده ها باشد، حاصل تلاش انسان های معدود و خردمند است که بار هدایت توده ها را بردوش می کشند. انسان های خردمند نیز همان نخبگان حاکم اند که به دلیل برخورداری از بهره هوشی و فکری بالا، قیم توده ها هستند و وظیفه هدایت و آگاهی بخش به آن ها را بر عهده دارند. به سخن دیگر، حقیقت و قدرت دوروی یک سکه اند و هر چه افراد به کانون قدرت نزدیکتر باشند، دسترسی به حقیقت نیز بیشتر می شود. در واقع، پیوند حقیقت و قدرت توجیهی بود برای هدایت مطبوعات از بالا. نخبگان حاکم از مطبوعات یا در جهت جلب حمایت مردم از سیاستها و برنامه های خود استفاده می کردند، یا آن را وسیله ای برای آگاه ساختن مردم از مسائل مورد لزوم قرار می دادند. مالکیت مطبوعات، بیشتر در دست دولت بود و تنها در موردی معدود و از طریق اجازه های خاص، مالکیت خصوصی مطبوعات مجاز بود. هرگونه اعتراض و انتقادی، به مثابه تهدیدی برای امنیت و ثبات دولت زیان آور تشخیص داده می شد و با آن مقابله می شد. انتشار مطالب برپایه توافقی بود بین منبع قدرت و ناشر. در این بین منبع قدرت از حقوق انحصاری مختلفی از اجازه نشر در قالب صدور امتیاز یا پروانه انتشار، سانسور مطالب قبل از انتشار و اعطای امتیازات ویژه به مطبوعاتی خاص گرفته تا تغییر سیاست ها برخوردار بود. همان گونه که اشاره شد، یکی از پیش فرض های اساسی در پس این کنترل های انحصاری، تمایزی بود که بین نخبگان خاص و توده های عام ایجاد شده بود. توده ها فاقد هوش و تشخیص لازم هستند و باید توسط نخبگان هوشمند و برخوردار از مهارت های تصمیم گیری هدایت شوند. در صورتی که توده ها به حال خود واگذار شوند، نظام اجتماعی از هم می گسند و جامعه دچار هرج و مرج می شود. بر طبق این نظریه، کنترل اجتماعی پیش از آنکه توسط مکانیزم های طبیعی و ضمانت های اجرایی فشار های اجتماعی اعمال شود، به طور خاص توسط دولت و ابزار های قانونی آن اعمال می شود. هر چند این نظریه، بیشتر در دوسده شانزدهم و هفدهم مورد پذیرش بود، اما هنوز می توان در بعضی جوامع شاهد مانور این نظریه بود. به زعم " سیبرت " نظریه اقتدارگرایی محصور به سده های شانزدهم و هفدهم نیست، این نظریه مکتب عمده بسیاری از جوامع کنونی است. این نظریه هم اکنون توسط کشورهای مثل ژاپن، شوروی (سابق)، آلمان، اسپانیا و بسیاری از کشورهای آسیایی و آمریکایی لاتین (آگاهانه یا نا آگاهانه) اعمال می شود. وی در کل، پیش فرض های اصلی این نظریه را عبارت از موارد زیر می داند که ما با شرح بیشتری به توضیح آن می پردازیم:

1. انسان ه. تنها به مثابه عضوی از جامعه می توانند به استعداد های کامل خود دست یابند. به مثابه فرد، عرصه فعالیت انسان ها بسیار محدود می شود. بر پایه این پیش فرض که ریشه در فلسفی سیاسی- اجتماعی جمع گرا دارد، گروه یا جمع اهمیت بیشتری نسبت به فرد دارد و تنها از طریق گروه است که انسان میتواند به اهداف خود نایل آید. دولت نیز به مثابه بالاترین تجلی سازمان گروهی به فرد فایق است و بدون آن، انسان در توسعه صفات و بالقوه های خود به عنوان انسانی توسعه یافته بی یار و یاور می شود. جمع گرایی را می توان در ایدئولوژی های راست و چپ مشاهده کرد. به احتمالی می توان اولین ظهور آن را در کتاب جمهوری افلاطون و متعاقباً در آرای ماکیاول، هابس، هگل و غیره ملا حظه کرد. به زعم گراهام، نظریه اجتماعی افلاطون شباهت زیادی با نظریه اجتماعی فاشیسم در سده بیستم و بعضی از تعبیر محافظه کاری دارد. جای پای این نظریه را بیشتر می توان در بسیاری از تعبیر غیر مارکسیستی سوسیالیستی نیز مشاهده کرد. هر چند بین فلا سفه سیاسی چپ و راست اختلاف زیاد است اما هر دو بر سر این که جامعه یک اجتماع است و دولت تجلی این اجتماعی گرایی است توافق دارند. حال باید دید فلسفه سیاسی اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلام می از چه نظریه ای دفاع می کند؟ جایگاه و محدوده اختیارات دولت به معنای عام کلمه چیست؟ آیا به طور مطلق از منظر فردگرایی تبعیت میکند یا تابع منطق جمع گرایی است و یا اینکه در بعضی امور و از بعضی جهات، فردگرا و از بعضی جهات جمع گراست؟ پاسخ به این پرسش ها و پرسش هایی از این قبیل، روشنگر نظریه مطلوب مطبوعات در خصوص جامعه ایران است. بدون پاسخ به این پرسش ها نمی توان دست کم، جنبه های فلسفی و حقوقی فضای مطلوب آزادی در مطبوعات را روشن کرد.

2. حقیقت و معرفت تنها از طریق تلاش ذهنی به دست می آید. اما انسان ها از توانایی متفاوتی در بهره گیری از فرایندهای ذهنی برخوردارند. چون انسان های خردمند از توانایی بیشتری بهره مند بوده و قادر به ترکیب و تحلیل مسائل هستند، باید شرایط به گونه ای

فراهم شود که رهبری جامعه ویا دست کم مشاوره برعهده آنها باشد. چون شناخت و معرفت، خدای نبوده و از طریق تلاش انسانی به دست می آید باید این تلاش به وسیله دولت درجهت خیر عمومی صرف شود. شناختی که این گونه به دست می آید کامل و توأم با قداست است و الگویی می شود برای تمام اعضای جامعه. ثبات و تداوم این الگو نیز امری با فضیلت بوده و اصلاح یا دگرگونی آن نامطلوب است. در واقع، نظریه اقتدارگرا به دنبال وحدت فکری در جامعه است. چون تنها از این طریق است که دولت می تواند درجهت غیر عمومی، گام های شایسته ای بردارد، وحدت فکری ای که در عمل، بیشتر از طریق نظارت و کنترل مستمر به دست می آید. پس ازدوسه حاکمیت این نظریه وحق انحصاری مالکیت دولت بر مطبوعات، به تدریج به دلیل بی کفایتی ذاتی این نظریه گسترش مالکیت ها و شرکت های خصوصی، افزایش سواد و تقاضا برای دانستن بیشتر، گسترش بدعت های مذهبی و سیاسی در اشکال پروتستانیسیم و دموکراسی، تملک انحصاری دولت فروریخت. شکل دیگر کنترل دولتی - یعنی سانسور - نیز با کثرت مطبوعات، اعتراض ناشران و بویژه ورود روزنامه به جرگه مطبوعات کم رنگ و مشکل شد. البته نوع سومی از کنترل نیز وجود داشته است و آن اعدام ناشران قبل از محاکمه به اتهام خیانت و فتنه انگیزی بوده است. در سال 1952 " مؤسسه بین المللی مطبوعات " با گزارشی تحت عنوان " گزارش زوریخ "، انواع کنترل های دولتی را با دسته بندی کشورهای مربوطه به شرح زیر منتشر کرد. هر چند این گزارش در سال 1952 انتشار یافته است و در صحت مصداق یابی آن جای تردید است، اما نکته مهم، دسته بندی این گزارش از انواع واقسام کنترلی است که می تواند مورد استفاده واقع شود:

الف- کشورهای که انتقاد مطبوعاتی به طور کامل صورت می گیرد، کشورهای مئث شوروی (سابق)، چین، یوگسلاوی (سابق)، پرتغال و اسپانیا.

ب- کشورهای که انتقاد سیاسی توسط مطبوعات قانوناً امکان پذیر است اما سانسور اعمال می شود. کشورهای مئث کلمبیا، مصر، روسیه.

ج- کشورهای که قوانین مطبوعاتی و سایر قوانین تبعیض آمیز دستگیری و اعدام نویسندگان را مجاز میدانند. کشورهای مئث ایران (سابق)، پاکستان، هندوستان، عراق و لبنان.

د- کشورهای که شیوه های غیر رسمی فشار بر مطبوعات را تشویق می کنند. کشورهای مئث ترکیه، آرژانتین و اندونزی.

اما " دکتر کاظم معتمدنژاد " در کل، به چهار محدودیت در راه آزادی مطبوعات توسط دولت اشاره می کند که کمابیش اعمال شده و می شود: صدور پروانه یا امتیاز، وجود ممیزی و سانسور قبل از انتشار، توقیف خودسرانه مطبوعات و اعمال خشونت در رسیدگی های قضایی و عدم رسیدگی به مسائل مطبوعات در یک دادگاه صالحه. نظریه طرفداران آزادی یا آزادی گرایی

رشد دموکراسی سیاسی و آزادی دین، گسترش تجارت آزاد، قبول اقتصاد آزاد و فضای فلسفی روشنگری، فضای اقتدارگرایی را کاهش داد و مفهوم جدیدی به نام " آزادی گرایی " را مطرح ساخت. این نظریه جدید که در اواخر سده هفدهم نضج گرفت، وارد قرن هجدهم شد و در قرن نوزدهم جریان یافت. این نظریه متناسب و سازگار با اصولی فلسفی بود که به تدریج توانسته بود بنیان جدیدی برای ساختار اجتماعی و سیاسی ای که رسانه های مختلف درون آن عمل میکردند. لیبرالیسم به مثابه نظام اجتماعی و سیاسی نوظهور، چارچوبی بود که نهادهای مختلف از جمله نهاد مطبوعات با توجه به اصول فلسفی حاکم بر آن، نقش خود را ایفا می کردند. شکل گیری، گسترش و تحقق عملی اصول فلسفی لیبرالیسم تا حدی، ریشه در شرایط تاریخی سده های شانزدهم و هفدهم دارد. به تعبیر " آربلا ستر "، لیبرالیسم، حرکت تاریخی مشخصی از اندیشه ها در عصر جدید است که با جریان رنسانس و اصلاح گری آغاز می شود. به هر حال، سده شانزدهم زمینه لازم را برای این اصول فراهم ساخت، سده هفدهم شاهد گسترش این اصول بود و در نهایت سده هجدهم شاهد تحقق آن بود. متفکران اصلی لیبرالیسم یعنی جان میلتون و جان لاک و جرمی بنتام و ... هر کدام به نحوی در شکل گیری و بارور شدن آن نقش داشتند. البته از نقش عوامل اجتماعی، به ویژه ظهور طبقه متوسط در نتیجه تحولات صنعتی نیز نباید غافل بود. در سده هفدهم، انگلستان شاهد کنترل بیش از حد دولت بر فعالیت های مطبوعاتی بود. دولت انواع و اقسام کنترل ها و سانسورها را، با این توجیه که آزادی مطبوعات تهدیدی برای امنیت و ثبات دولت است، اعمال میکرد. ندهای آزادی خواهانه متفکران لیبرالیسم در واقع، واکنشی علیه اعمال قدرت های بیش از اندازه بود. جان میلتون در 1644 عباراتی به نفع آزادی مطبوعات و آزادی انتشار و علیه اختیارات دولت در خصوص تعیین محدوده بایدها و نبایدهای فکری و انتشاراتی، منتشر می کند. جان لاک نیز فلسفه سیاسی را مطرح می کند که فضا را برای تعیین محدوده های اختیارات دولت، پیدایش حقوق قانونی مردم، مدارا و تساهل در برابر آرای مختلف سیاسی و مذهبی آماده میسازد. چند دهه بعد متفکران دیگری مثل جرمی بنتام، استوارت میل، الکسی دو توکویل با حمایت از اصول و عقاید آزادی خواهی، فلسفه سیاسی لیبرالیسم را تحکیم و ثبات بیشتری بخشیدند. هر چند لیبرالیسم امروزه دچار تغییر و تحولات زیادی شده است، به گونه ای که به زعم " دین " دیگر نمی توان از لیبرالیسم سخن گفت، بلکه باید از لیبرالیسم ها سخن گفت. وی معتقد است به راحتی می توان نام لیبرال ها را ردیف کرد اما اشاره به وجه مشترک آنان کار مشکلی است. قدر مسلم، جان لاک، آدام اسمیت، منتسکیو، توماس جفرسون، جان استوارت میل، لرد آکتون، تی. اچ. گرین، جان دیوی متفکران معاصرین چون لیزایا برلین و جان رولز لیبرال هستند،

اما آنها در مورد مرزهای تساهل، مشروعیت دولت رفاه و فضیلت دموکراسی به عنوان سه مسأله اساسی سیاسی توافق ندارند. آنان حتی نسبت به ماهیت آزادی، که دل مشغولی اصلی آنهاست توافق ندارند. "کنت آر. مینوگ" معتقد است، وجوه مشخصه لیبرالیسم از نسلی به نسل دیگر و از کشوری به کشوری دیگر فرق می‌کند. در سده نوزدهم، لیبرالیسم، شامل ایده‌هایی مثل تجارت آزاد، دموکراسی و استقلال ملی بود. در پایان این سده، لیبرالیسم نوینی ظاهر شد و بر این نکات تأکید داشت که دولت باید مسوول تأمین نیازهای مادی فقیران باشد، به گونه‌ای که آنها نیز بتوانند لذت لازم را از آزادی ببرند. این گرایش به سوسیالیسم با دولت محدود که بسیاری از لیبرال‌های کلاسیک آن را تنها ضمانت بخش آزادی می‌دانستند، ناسازگار است. اما به هر حال شکل‌گیری نظریه طرفداران آزادی یا آزادی‌گرایی، بیشتر بر پایه لیبرالیسم کلاسیک و الهام از متفکرانی چون جان میلتون، جان لاک، آدام اسمیت، الکسی دو توکویل بود. لیبرالیسم کلاسیک بیشتر بر ایده دولت محدود، حکومت قانون، منع قدرت خودسرانه و بسته به صلاح حدید، تقدیس مالکیت خصوصی، قرارداد آزاد فی مابین مردم و مسوولیت افراد در قبال سرنوشت خویش استوار است. همان‌گونه که در مورد نظریه اقتدارگرایی اشاره شد، نظریه آزادی‌گرایی نیز بر پایه درک خاصی از انسان، جامعه، دولت و حقیقت استوار است. بر پایه این نظریه، انسان حیوانی منطقی و خردمند است، خود یک هدف است و نباید به مثابه یک وسیله صرف به او نگاه کرد. انسان به مثابه یک ارگانیزم متفکر، قادر به تصمیم‌گیری در مورد منافع خود است و می‌تواند محیط اطراف خود را سامان بخشد. موجودی است که به دلیل توانایی تفکر، یادآوری، بهره‌گیری از تجارب مختلف، تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری منحصر به فرد بوده و از سایر حیوانات متمایز است. تحقق جنبه‌های بالقوه انسانی از اهداف نهایی محسوب می‌شود و جامعه و دولت نیز نباید هدفی جز انسان و شکوفایی جنبه‌های وجودی او دنبال کنند. جامعه نباید هدفی جز شادای و رفاه افراد داشته باشد. در واقع کارکرد اساسی جامعه، پیشبرد منافع افراد است. این درست است که جامعه می‌تواند در خدمت رفاه انسان باشد، اما باید در برابر تفوق آن بر فرد مقاومت کرد. نباید اجازه داد تا جامعه که کارکردش خدمت به فرد است، خود یک هدف تلقی شود. به عبارت دیگر، فلسفه سیاسی لیبرالیسم نمی‌پذیرد که جامعه به مثابه موجودی مستقل، اهمیتی بیشتر از اعضای تشکیل دهنده اش داشته باشد. برخلاف فلسفه سیاسی جمع‌گرا، فیلسوفان لیبرالیسم، دولت را بالاترین تجلی تلاش‌های انسان نمی‌دانند. دولت به عنوان انجمنی از افراد مستقل، وظیفه اش تسهیل شادای و لذایذ اعضایش است و نباید منافع خود را به اعضا تحمیل کند. دولت به مثابه ابزاری مفید و حتی ضروری، کارکردش کمک به فرد به منظور فعلیت بخشیدن به توانمندی‌هایش است. در صورت ناکامی از انجام این وظیفه موجودی علیل و ناتوان است که یا باید سرنگون شود و یا تعدیل و اصلاح گردد. بر پایه نظریه آزادی‌گرایی، خداوند قدرت استدلال و شناخت خیر و شر را به همه انسان‌ها عطا کرده است. انسان می‌تواند به وسیله تلاش خود جهان اطراف را بشناسد و در فرایند شناسایی خود، به هیچ دستگاه و نیروی نهادینه شده‌ای محتاج نیست. برخلاف نظر اقتدارگرایان، حقیقت، صفت قدرت نیست، بلکه حق جست و جو برای حقیقت از حقوق طبیعی انسان‌ها می‌باشد و مطبوعات در این بین، یار و شریک انسان در این جست و جو هستند. به زعم "سبیرت" سهم لیبرالیسم در رسانه‌های همگانی، اصرار بر اهمیت فرد، تکیه بر قدرت استدلال فردی و مفهوم حقوق طبیعی است که آزادی دین، آزادی بیان و مطبوعات جزئی از آن محسوب می‌شود. "کارل بکر"، معتقد است که مکتب دموکراتیک آزادی بیان و مطبوعات مبتنی بر پیش فرض‌های زیر است: الف- انسان، تمایل به شناخت حقیقت دارد. ب- تنها شیوه دستیابی به حقیقت در درازمدت، رقابت آزاد افکار در بازار اندیشه‌هاست. به تعبیر "میلتون"، سانسور و کنترل افکار ناگزیر به زیان حقیقت تمام می‌شود. افراد تنها زمانی می‌توانند، حق و باطل را از یکدیگر تمیز دهند که به هر دو دسترسی داشته باشند. هرگونه محدودیتی که از سوی دولت بر بیان آزاد و افکار عقاید اعمال شود، در واقع تضییع حقوق شهروندان است و بهترین خدمت دولت به مردم، عدم مداخله در رسانه‌هاست. بنابراین ضروری است که مطبوعات، آزاد از نفوذ و کنترل دولتی باشند. برای آنکه حقیقت تجلی کند، باید تمام عقاید استماع شوند و بازار آزادی از افکار و اطلاعات وجود داشته باشد. اقلیت‌ها و اکثریت‌ها، ضعیف و قوی باید به مطبوعات دسترسی داشته باشند.

ج- چون انسان‌ها به لحاظ افکار بایکدیگر متفاوتند، هر کدام باید مجاز باشند تا افکار خود را آزادانه بیان کنند و برای دیگری نیز این حق را قائل باشند.

د- در نهایت از تساهل متقابل و مقایسه افکار مختلف، فکری به دست می‌آید که از تمامی افکار، منطقی‌تر و سنجیده‌تر است. چند دهه بعد، "بنام" و "توکویل" از افکار آزادی‌خواهی حمایت کردند و مدعی شدند که تحت هر شرایطی وجود آزادی مطلق بر هر نوعی از سرکوب ارجحیت دارد. به زعم "جان استوارت میل" اگر عقیده‌ای را سرکوب کنیم، در واقع حقیقت را سرکوب کرده ایم. در ثانی، یک عقیده غلط می‌تواند حاوی رگه‌ای از حقیقت باشد که برای رسیدن به تمامی حقیقت ضروری است. "بنام" معتقد بود که هر چند آزادی مطبوعات می‌تواند نارسایی‌هایی در برداشته باشد اما مشکل فقدان آن به هیچ وجه قابل مقایسه با سانسور نیست. "توماس جفرسون"، کارکرد اصلی مطبوعات را علاوه بر آموزش افراد، مقابله با انحرافات دولت می‌دانست. به هر حال، مطبوعات در نتیجه آموزه‌های فوق به تدریج به صورت رکن چهارمی درآمد که ناظر بر حکومت‌ها بود و از منافع عمومی و بیان آزاد افکار عمومی و در نتیجه کشف حقیقت محافظت می‌کرد. مطبوعات، مجرایی بود که از طریق آن مناظره‌های سیاسی انجام می‌گرفت و بدین وسیله تغییراتی در آگاهی‌های سیاسی و افکار عمومی ایجاد می‌شد. بر پایه نظریه آزادی‌گرایی، افراد و گروه‌های مختلف،

افکار خود را از طریق مطبوعات و بدون واهمه از ناامنی های اقتصادی و سیاسی به گوش دیگران می رسانند. مطبوعات علاوه بر کارکرد اطلاع رسانی، تفریحی یا تفننی، کمک به کشف حقایق تضارب افکار، نظارت بر دولتمردان و تصحیح عملکرد آنها آینه ای برای انعکاس مشکلات سیاسی و اجتماعی مردم هستند. در بیشتر جوامعی که این نظریه حاکم است، ابزار عمده کنترل، نظام قضایی است و کنترل های غیر رسمی نیز از طریق فرآیندهای خوداصلا حی، رقابت آزاد در بازار اطلاعات و بازار افکار صورت می گیرد. این نکته حائز اهمیت است که انتقال رسانه های همگانی از اقتدارگرایی به آزادی گرایی در انگلستان، یک شبه اتفاق نیفتاده است، بلکه تقریباً سه قرن طول کشید تا نظریه آزادی گرایی جایگزین نظریه اقتدارگرایی شود. قطع نظرات انتقادات وارد بر فلسفه سیاسی لیبرالیسم، نکته قابل تأمل در مورد نظریه آزادی گرایی که در نهایت مسیر را برای ظهور نظریه مسوولیت اجتماعی فراهم کرد، این بود که در عمل این گونه نیست که تمامی افراد و گروه ها از قدرت و فرصت های یکسانی برای انعکاس آرای خود در مطبوعات برخوردار باشند. علاوه بر تفاوت در مهارت های کلامی و نوشتاری، منابع به طور یکسان بین افراد و گروهها توزیع نشده است. به علاوه مسأله اصلی، تعیین محدودیت های مناسب برای آزادی بیان در رسانه های همگانی است. همان گونه که اشاره شد، تقریباً تمامی فیلسوفان لیبرال متفق القولند که آزادی بیان مطلق نیست، بلکه محدود است، اما اینکه چه محدودیت هایی باید بدون هتک اصول لیبرالیسم اعمال شود، پاسخی روشن به همراه ندارد. علاوه بر نکات فوق مطبوعات به مثابه یک نهاد با فشارها و محدودیت هایی که آزادی آن را محدود می سازد، روبروست. مطبوعات نمی توانند بهره مند از آزادی مطلق باشند، حتی اگر هیچ محدودیتی از سوی دولت نیز در کار نباشد. هیچ سردبیری کاملاً در آنچه می خواهد بنویسد، آزاد نیست. زمینه کاری آن ها، تعداد روزنامه نگارانی که می توانند استخدام کنند و میزان خبری که می توانند منتشر کنند، تماماً محدودیت هایی را که اعمال می کنند. به علاوه، مطبوعات می توانند تحت فشارهای سنگینی از سوی خوانندگان برای درپیش گرفتن خط مشی های سیاسی خاص باشند. به هر حال این فشارها، حاکمیت و مسوولیت سردبیری یا به عبارت بهتر، آزادی مطبوعات را تقلیل می دهد. مطبوعات از محدودیت دیگری نیز رنج می برند و آن، نیاز به آگهی های تبلیغاتی است. هیچ مدیر مسوولی منبع مالی لایزالی در اختیار ندارد، هیچ سردبیری نمی تواند خواسته ها و نیازهای خوانندگانش را نادیده بگیرد. سردبیران باید انتخاب کنند و انتخاب خاص، الزاماً به معنای نادیده انگاشتن سایر انتخاب هاست. به تعبیر "نگرین" مسائل ایدئولوژیک و مسائل اقتصادی و ساختاری، محدودیت هایی برای مطبوعات ایجاد می کند، به گونه ای که روزنامه نگار نمی تواند به سادگی آنچه می خواهد را انجام دهد، در واقع مصلحت بازار تعیین می کند که چه کاری امکان پذیر است. نظریه مسوولیت اجتماعی:

"سبیرت"، "پیترسون" و "شرام" معتقدند که با رشد بیشتر و حجیم شدن واحدهای ارتباطات جمعی مالکیت و مدیریت آن ها مستلزم مخارج سنگینی بود. دیگر همانند گذشته، این الگو نمی توانست معرف تنوع رسانه های کوچک و دیدگاههای مختلف سیاسی باشد که افراد بتوانند از میان آن ها دست به انتخاب بزنند. به سخن دیگر، مطبوعات همانند دوران اقتدارگرایی در انحصار افرادی معهود بود. هر چند حاکمان جدید مطبوعات، دولتی نبودند و حتی از مطبوعات در برابر مداخله های دولت نیز حمایت می کردند، اما به دلیل آنکه کنترل مطبوعات از سوی دولت محدود شده بود، مطبوعات ابزار قدرت جدیدی در دست مالکان و مدیران مطبوعات و رسانه ها بودند و دیگری به راحتی نمی شد بازار مکاره ای از عقاید و افکار مختلف ایجاد کرد. مالکان و مدیران مطبوعاتی تعیین می کردند که کدام واقعیت و کدام تفسیر از این واقعیت باید به مردم منتقل شود. در رویارویی با این وضعیت بود که به تدریج نظریه مسوولیت اجتماعی پا گرفت. نظریه مسوولیت اجتماعی، که در واقع تکامل یافته نظریه آزادی گرایی است، علاوه بر پذیرش کارکردهای آزادی خواهانه مطبوعات، کارکردهای ویژه ای از قبیل تعهد و مسوولیت در برابر مردم و جامعه نیز برای آن قائل می شود. مضمون اصلی نظریه مزبور، این است که آزادی و تعهد دوروی یک سکه اند و همانطور که مطبوعات حق دارند از دولت و سایر نهادها انتقاد کنند، مسوولیتی نیز در قبال مصالح

و منافع ملی و امنیتی و پاسخ به نیازهای جامعه دارند. مطابق این نظریه دسترسی عموم به اطلاعات صحیح بر دسترسی مطبوعات به آزادی کامل بیان ارجحیت دارد. به میزانی که مطبوعات مسوولیت خود را بفهمند و آن را پایه ای برای سیاست های عملی خود قرار دهند، این نظریه میتواند پاسخگوی نیازهای جامعه باشد، اما اگر مطبوعات مسوولیت های خود را فراموش کنند، بردوش نهادها و مراکز دیگر است که بر کارکردهای اساسی ارتباطات جمعی نظارت کنند و اطمینان حاصل کنند که این کارکردها به بهترین شکل انجام می شود. به زعم "پیترسون" کارکردهای مطبوعات در نظریه مسوولیت اجتماعی بیشتر همان کارکردهای نظریه آزادی گرایی است. بر طبق نظریه سنتی آزادی گرایی، مطبوعات شش وظیفه عمده بر عهده دارند:

- الف- با اطلاع رسانی و تأمین اطلاعات، که برای بحث و مشاجره در زمینه امور سیاسی ضروری است، به نظام سیاسی یاری رسانند.
- ب- تنویر افکار عمومی.
- ج- تضمین حقوق فردی از طریق نظارت بر دولت.

د- از طریق آگهی های تبلیغاتی، خریداران و فروشندگان کالا و خدمات را به یکدیگر مرتبط سازند و بدین وسیله در خدمت نظام اقتصادی جامعه قرار بگیرند.

ه- کارکرد تفریحی و پرکردن اوقات فراغت مردم و تأمین خودکفایی مالی برای خود به منظور رهایی از فشارهای مختلف. نظریه مسوولیت اجتماعی در کل این کارکردها را می پذیرد، اما نارضایتی خود را نسبت به تفسیر خاصی از این کارکردها و عملکرد و شیوه اجرایی بعضی از ناشران و مالکان ابراز می دارد. در این نظریه هر چند کارکرد خدمات رسانی به نظام اقتصادی امری پذیرفته شده است اما آن را برتر از کارکرد اطلاع رسانی و روشننگری و تنویر افکار عمومی نمی داند. کمیسیون آزادی مطبوعات به پنج ضرورت به عنوان نیاز و انتظار جامعه مدرن از مطبوعات اشاره می کند که مورد قبول نظریه مسوولیت اجتماعی است:

1. مطبوعات باید شرحی واقعی، جامع و روشن از حوادث روزمره ارائه کنند.
2. مطبوعات باید ابزاری برای مبادله آرا و انعکاس انتقادات باشند.
3. مطبوعات باید آیینی تمام نمای گروه های موجود در جامعه باشند.
4. مطبوعات باید منعکس کننده و تصریح کننده اهداف و ارزش های جامعه باشند.
5. مطبوعات باید به اطلاعات دسترسی داشته و به دانش روز مجهز باشند.

از سوی دیگر، مردم نیز در برابر مطبوعات تعهداتی دارند. مردم باید علاوه بر آگاهی از قدرت قابل ملاحظه رسانه های همگانی، متوجه باشند که این قدرت در دست افراد معدودی متمرکز است و مطبوعات در تأمین نیازهای جامعه با ناکامی هایی نیز روبرو هستند. اگر در نظریه آزادی گرایان بیشتر جنبه منفی آزادی، یعنی "آزادی از"، "آزادی از قید و بندهای بیرونی" مورد نظر بود، در نظریه مسوولیت اجتماعی سعی میشود بر مفهوم آزادی مثبت تأکید شود؛ یعنی "آزادی برای دستیابی به اهدافی مطلوب". بر طبق این نظریه، حکومت نباید صرفاً آزادی را مجاز سازد، بلکه باید به طور فعال آن را تقویت کرده و گسترش دهد و در مواقع ضروری، آزادی شهروندان را مورد حمایت قرار دهد. نکته قابل توجه در این نظریه، این است که آزادی بیان حق اخلاقی محسوب می شود، حقی که نمی تواند به صورتی لجام گسیخته به هر سوروانه شود. آزادی بیان، چیزی نیست که بشود آن را در خدمت اهدافی خودسرانه گرفت، این آزادی به شدت با رشد ذهنی افراد پیوند خورده است. این حق، هم ارزشی است برای فرد و هم ارزشی است برای جامعه. " کریستین اسکوداری " ضمن آن که آزادی بیان، به ویژه انتقاد را عنصر مشروع و ضروری بازار کالا و عفا می داند، در زمینه حقوق و مسوولیت های نقاد رسانه ای معتقد است که حق انتقاد، مسوولیت های حقوقی و اخلاقی منتقد را از اوسلب نمیکند. منتقد باید از آسیب های حقوقی و اخلاقی افترا، سرقت ادبی و ستیز منافع یا حتی نمود آن پرهیز کند. حتی اگر ستیز منافع، افترا و سرقت ادبی نیز در کار نباشد، منتقدان حرفه ای، مسوولیتی در قبال انتخاب دقیق کلمات و عباراتی دارند که در نهایت انتشار می یابد.

نظریه توتالیتروسی:

هر چند با فروپاشی شوروی و اقماری اصلی آن، ستاره اقبال این نظریه نیز افول کرد. با وصف بر این وجه و رغم شباهتهای زیاد این نظریه با نظریه اقتدارگرایی، آشنایی با جوهی چند از این نظریه، خالی از فایده نخواهد بود. این نظریه ریشه در افکار مارکس، لنین و استالین در پیوند با افکار هگل و تفکر روسی سده نوزدهم دارد. سال های شکل گیری این نظریه نیز، عمدتاً به سال های پیدایش نازیسم و به ویژه حکومت کمونیستی در شوروی برمی گردد. بر پایه این نظریه هدف اصلی مطبوعات کمک به تدویم نظام سوسیالیستی شوروی، بویژه نظام حزبی بوده است. مالکیت رسانه ها، دولتی بود و تنها اعضای وفادار و ارتدکس حزب کمونیست به آن دسترسی داشتند. رسانه ها کاملاً تحت نظارت و کنترل دولت به فعالیت خود ادامه می دادند و هرگونه انتقادی از سیاست های حزبی به شدت ممنوع بود. " دومینیک " معتقد است که در دنیای کمونیستی، نقش رسانه ها روشن است: آن ها ابزار تبلیغ، تشویق و آموزش هستند. این منطق نیز به دوران لنین برمی گردد. او معتقد بود که مطبوعات کمونیستی باید در خدمت پیشبرد انقلاب باشند و تنها حزب کمونیست و سازمان های تحت هدایت حزب، مثل اتحادیه های کارگری، می توانند رسانه ها را اداره کنند.

نظریه مطبوعات توسعه ای:

مدافعان این نظریه معتقدند که چون کشورهای در حال توسعه، الزامات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خاص خود را دارا هستند و رسانه ها باید وظایف توسعه ای مثبتی را دنبال کنند. طبعاً نباید از الگوی آزادی گرایانه غربی پیروی کنند. الزامات توسعه ای اقتصادی اقتضا می کند تا این رسانه ها محدودیت هایی را بپذیرند. در صورت صلاح حدید دولت، مطبوعات باید در برابر نیازهای اقتصادی فرهنگی و سیاسی دولت در حال توسعه انعطاف پذیر باشند. رسانه ها به جای کارکرد انتقادی، باید نیازهای کشور را در خصوص تشویق و ترغیب همه جانبه توسعه، عهده دار شوند و به جای مخرب بودن، سازنده باشند. انتظار از مطبوعات در این کشورها این است که در خدمت پیشبرد نوسازی یا اهداف ملی دیگر باشند. اصطلاح " ژورنالیسم توسعه ای " یا " رسانه توسعه ای " نیز ناظر بر این منطق

و ضرورت است. بطور خلاصه

ژورنالیزم توسعه ای، بدین معناست که نقش رسانه ها باید حمایت از منافع ملی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی و اهدافی چون هویت ملی، ثبات و وحدت فرهنگی باشد. به تعبیر " دومینیک " تعابیر مختلفی از ژورنالیزم توسعه ای در دست است؛ یک تعبیر این است که رسانه ها اهداف توسعه ای را متناسب با فهم مردم انتشار دهند و تعبیر دیگر این است که درکل، از هرگونه انتقاد از برنامه های دولت پرهیز کنند. این نظریه نیز با انتقادهای بی شماری مواجه شده است از جمله اینکه در صورت تحقق این نظریه؛ دسترسی به منافع جامعه محدود می شود، روزنامه نگاران آزادی عمل خود را از دست داده و به آن ها خط داده می شود. باید توجه داشت که هرگونه کنترلی (به تعبیر منتقدان این نظریه) خود نوعی سانسور است. این نظریه با این ادعا که منافع دولت در کار است، مسائل را ساده می کند و با هربهانه ای پای منافع دولت را به میان می کشد.

نظریه رسانه ای مردم سالار مشارکتی:

با تمرکز مالکیت مطبوعات در دست عده ای معدود و فقدان کنترل های دولتی، مطبوعات قدرت جدیدی در دست مالکان و مدیران مطبوعاتی شده بود. در رویارویی با این مسأله دونظریه شکل گرفت. یک نظریه همان مسوولیت اجتماعی است که سعی می کند با طرح تعهدات و مسوولیت های اجتماعی با قدرت انحصاری در باب جراید برخورد کند. اما نظریه دیگر، نظریه رسانه ای مردم سالار مشارکت است. این نظریه از تنوع رسانه ای کوچک بودن مقیاس آن سهولت تبادل آرا بین منبع پیام و گیرنده پیام. محلی بودن انتشار آن پیوندهای افقی ارتباطات در سطوح مختلف جامعه پشتیبانی می کند. این نظریه با هرگونه انحصار و کنترلی در سازمان و محتوای رسانه ها مخالفت می ورزد. بر پایه این نظریه، سازمان و محتوای رسانه ها نباید در معرض کنترل دولت و سیاست های متمرکز قرار گیرد. علاوه بر نظریه های فوق " نگرین " بر این اعتقاد است که زمینه های ملی و فعالیت رسانه ها، ظهور دولت رفاه، رشد بوروکراسی دولتی و نقش پوشش های خبری در تغییر حافظه های جمعی، تحولاتی در نقش معاصر مطبوعات ایجاد کرده است. زمینه های قبلی در فضایی ملی و قوم مدارانه توسعه یافته اند، اما با بین المللی شدن مالکیت و بین المللی شدن محتوای رسانه ها نیاز به تدوین دوباره این نظریه ها بیش از هر زمان دیگر، ضرورتی انکارناپذیر است. سیاست ها و برنامه ریزی های دولتی، نقشی فزاینده در زندگی شخصی دوم ایفا می کند. حوزه های متنوعی از زندگی روزمره مردم توسط سیاست های دولتی تنظیم می شود. یارانه های دولتی در زمینه مواد غذایی و مسکن، خدمات بهداشتی و آموزشی و امنیتی دولت جزو مداخله های روزمره دولت در زندگی اجتماعی مردم است. " نگرین " معتقد است که دو نتیجه از این امر به دست می آید که هر دو، تأثیر تعیین کننده ای بر رسانه ها دارند. دولت مقدار قابل ملاحظه ای از اطلاعات سیاسی و اداری را در اختیار دارد، اطلاعاتی که به سادگی در مطبوعات منعکس نمی شوند. در نتیجه، رسانه ها همانند گذشته نمی توانند نقش با اهمیتی در اطلاع رسانی و آگاهی شهروندان ایفا کنند. به دلیل آنکه حکومت ها برخوردار از اهداف و انگیزه های سیاسی هستند، طبعاً تمایل دارند تا از این اطلاعات در جهت اثرگذاری و جهت دهی افکار عمومی استفاده کنند.

دکتر فریدون وردی نژاد